

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/09/07

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

اولین مسئله از مسائل هفت‌گانه که مرحوم محقق مطرح کردند، شرط کفائة بود که زن و شوهر کفو هم باشند و مقصود از هم کفو، در دین و مذهب و عقیده بود، و مستحضرید که این مسئله در اصل اسلام که باید کفو هم باشند، این هم در سوره مبارکه «بقره» به صورت شفاف روشن شد که «وَلَا تَنْكَحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا» [1] «وَلَا تَنْكَحُوا الْمُشْرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُوا» [2] نه همسر بدهید و نه همسر بگیرید با کسی که مشرک است و اگر کسی ملحد بود بدتر از مشرک است؛ بنابراین این اصل کفائة در اسلام صریح قرآن است و هم نصوص فراوان اهل بیت (علیهم السلام) دلالت دارد و مانند آن، و در دو بخش هم این مسئله حدوثاً و بقائاً، مبسوطاً بیان شده است که سبب ششم از اسباب تحریم، «کفر» است. این کفر حدوثاً مانع انعقاد عقد نکاح است و بقائاً موجب انفساخ عقد «بلا طلاق و لا فسخ» است، از این بیان شفاف‌تر که ممکن نیست؛ پس کفائة در اسلام شرط است. آنچه که در این مسئله اولی مطرح می‌کنند، کفائة در مذهب است که آیا در مذهب هم باید کفو هم باشند، هر دو شیعه باشند، و ازدواج شیعه و سنی مثلاً اشکال دارد یا نه؟

برخی‌ها ادعای اجماع کردند که تعلیل آن بیش از شهرت فتوایی، چیزی دیگر نیست. عده‌ای از بزرگان و از اقدمین مسئله را اصلاً طرح نکردند تا ما بگوییم مسئله اجماعی است. در بین افراد و محققانی که بعد پیش آمدند، این کم طرح شده و از حد شهرت فتوایی بیرون نمی‌رود و سند اینها هم چندتا روایت است که بعضی‌ها سنداً ضعیف، بعضی دلالتاً ناتمام و بعضی هم دلالتاً ضعیف و هم سنداً ناتمام هستند. بخشی از روایت‌هایی که قبلاً در جلسات قبل خوانده شد آنجا دارد که «مَنْ تَزَوَّجَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ» [3] یا «دین و آئینه» [4]. رضایت در دین بر اساس آیه «أَكْمَلْتُ» [5] دینی مرضی ماست که مرضی خدا باشد و دین خدا پسند همان دین اهل بیت (علیهم السلام) است که فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا». این اسلام خدا پسند، همان اسلام «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ» است، این روشن است.

اما آیا آنچه که معیار حکم فقهی است، آن هم همین اسلام است یا اسلام به معنی عام؟ در اینکه بین اسلام و ایمان تفاوت هست، حرفی در آن نیست که «قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ يُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا» [6] این تفاوت اسلام و ایمان در درجات معرفتی و علم صائب و عمل صالح است، این هم درست است؛ اما اصطلاح اسلام و ایمان به معنای شیعه و سنی این بعد پیدا شده است، این نه در قرآن بود، نه در روایات، نه در سیره اهل بیت و نه در سیره صحابه؛ این بیان لطیف مرحوم صاحب جوهر که فقیه باید از تاریخ هم باخبر باشد، روی همین جهت است. همان بیان لطیف مرحوم آیت الله بروجردی (رضوان الله علیه) که اگر شما خواستید روایتی را حمل بر تقیّه کنید، دو عنصر باید دستتان باشد: عنصر عصری و عنصر مصری؛ بدانید که امام (سلام الله علیه) این را در کدام عصر گفته؟ بدانید امام (سلام الله علیه) در کدام مصر گفته؟ که اگر در آن زمان، در این زمین، فلان فقیه در آنجا بود و فتوایش رایج بود، ممکن بود امام تقیّه کند؛ اما اگر آن فقیه، آن

شافعی یا آن ابوحنیفه یا آن احمد یا آن مالک در عصر دیگری می‌زیستند یا در مصر دیگری زندگی می‌کردند و امام (سلام الله علیه) در مدینه دارد این فتوا را می‌دهد، این را به چه دلیل حمل بر تقیه می‌کنید؟! اصرار ایشان این بود که اگر خواستیم ما روایتی را حمل بر تقیه کنیم این دو عنصر زمان و زمین را یک مورخ فقیه باید بداند. اینجا هم فرمایش مرحوم صاحب جواهر این است که ما اگر خواستیم این روایت را حمل بر اسلام و حمل بر ایمان کنیم، نه تنها نمی‌دانیم، بلکه می‌دانیم این اصطلاح بعد پیدا شده است. در صدر اسلام وقتی می‌گفتند ایمان، همان اسلام بود؛ منتها درجه مؤمن از درجه مسلمان بالاتر است، یکی عادل است و یکی اعدل، یا یکی فاسق است و یکی عادل، این درجات ایمان فرق می‌کند؛ نه اینکه مؤمن یعنی شیعه، مسلمان یعنی سنی؛ این طور نیست که اگر یک وقتی مسلمان گفتند یعنی سنی، این طور نیست. روایت‌ها گذشته از ضعف سند، مسئله اخلاق را، مسئله امانت را در کنار مسئله رضای دین یاد کردند، پس شما باید بگویید باید عادل باشد، در حالی که عدالت شرط نیست. این هم ارشاد به «ما هو الاصل» است یا استحباب تعبدی است که مستحب است البته همسر، کسی باشد که دین او خداپسند، مرضی خدا باشد، اخلاق او مرضی خدا باشد، امانت او مرضی خدا باشد، البته این افضل است. غالب این روایات «أحد المعذورین» را دارند: یا محذور سندی یا محذور دلالتی یا «کلا المحذورین» را دارند.

مطلب مهمی که حالا قبل از مراجعه به آن روایات، بقیه روایات را باید بخوانیم، این است که مسئله نواصب و خوارج کاملاً مرز آنها جداست؛ چون روایات، اینها را کافر می‌داند. همان بیان نورانی رسول خدا (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود یا علی! «خزئک خزی و سلک یسلمی». [7] این اگر گفتند: «الظواف بالنبی صلاً» [8] یعنی بدون طهارت نمی‌شود، این تنزیل پس برای چیست؟! اینکه فرمود: «خزئک خزی». حرب رسول خدا چیست؟ کفر است. این است که مرحوم خواجه طوسی در متن تجرید دارد: «مُخَالِفٌ عَلَيٍّ فَسَقٌ مُحَارِبُهُ كُفْرٌ» [9] همین است؛ لذا مرحوم علامه بدون نقد، همین مطلب را شرح کرده است. [10] یک وقت است که کسی مخالف اوست؛ اما یک وقت است کسی محارب اوست، حساب قیامت جداست، اما در دنیا حکم فقهی آنها چیست؟ همین است که با هم دارند زندگی می‌کنند. نباید از این روایت که حالا مرحوم محقق طوسی دارد که «مُخَالِفٌ عَلَيٍّ فَسَقٌ»، یعنی مثل مسلمان فاسق است که یک مقدار سوخت و سوز دارد، بعد وارد بهشت می‌شود، آن را هم که خواجه نمی‌گوید؛ یعنی ما مادامی که در دنیا هستیم، حکم مسلمان بار است، آخرت مسیر دیگری دارد.

یک مطلب خیلی مهمی که مرحوم صاحب جواهر هم به آن تمسک می‌کنند این است که ما که آیه یا روایتی نداریم که ایمان به معنای تشیع و اسلام به معنی تسنن باشد، این را که نداریم؛ سیره اصحاب چه بود؟ سیره خود ائمه (علیهم السلام) چه بود؟ اینها گرچه با نواصب و خوارج ارتباط و رابطه خانوادگی نداشتند، اما با مخالفان آنها ارتباط تنگاتنگ داشتند. این حسن بن علی (سلام الله علیهما) است که با آن زن دارد زندگی می‌کند، این زن تفکرش تفکر عثمانی و اموی است که او را مسموم کرده است. این امام جواد (سلام الله علیه) با زن همان عباسی دارد زندگی می‌کند که تفکرشان تفکر شیعی نیست. خود ائمه (علیهم السلام) با اینها زندگی می‌کردند. در روایات، مسئله ازدواج أم کلثوم با عمر را هم مطرح کردند، ازدواج برخی از این عثمانی‌ها با خواهر امام حسین (سلام الله علیه)، با یکی از این دخترهای علی بن ابیطالب (سلام الله علیه) را هم مطرح کردند، اینها با هم زندگی می‌کردند. حالا اگر گفتیم مسئله، مسئله تقیه است که مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) اینها را در باب «تقیه» ذکر کرده است که نواصب و خوارج

اینها مرزشان جداست؛ اما کسانی که مخالفانند یعنی سنی‌اند، اینها «عند التقیه» ازدواج با اینها جائز است و این روایت‌ها را حمل بر تقیه کردند. این تقیه مربوط به شخص است یا عصر، عصر تقیه است؟ تاکنون آنچه که به عنوان تقیه مطرح بود درباره شخص بود که در حال تقیه انسان چکار کند؛ اما اگر زمان، زمان تقیه بود چه؟ عصر، عصر تقیه بود چه؟ این هم از لطایف فرمایش صاحب‌جو/هر هست که این عبارت را امروز آوردیم بخوانیم تا معلوم شود که او سلطان فقه است، تنها یک فقیهی باشد که روایت‌ها را جمع‌بندی کند نیست.

فرمود می‌دانید که ما شیعه‌ها در اقلیت بودیم؟! الآن با اینکه خیلی هم رشد پیدا کردند - الحمدلله - بیست درصد ما هستیم و هشتاد درصد آنها، و مأمور به وحدت هم هستیم، مأمور به اتحاد هم هستیم. یک بیان نورانی حضرت امیر(سلام الله علیه) دارد در نهج البلاغه در آن خطبه رسمی ایشان آمده است، فرمود این حرفی که من می‌زنم مربوط به تاریخ نیست که از تاریخ گذشته باخبر باشم؛ از عصر آدم تا الآن و از الآن «إلى الأبد» این حرفی که من می‌زنم برای همه است که خدا هیچ ملتی را با اختلاف خیر نداد: «إِنَّ اللَّهَ شَبَّاحُهُ لَمْ يُعْطِ أَحَدًا بِفَرْقٍ خَيْرًا مِّنْ مَّضَى وَلَا مِمَّنْ بَقِيَ» [11] این را بر اساس تاریخ و علم تاریخ و اینها نمی‌گوید، این را بر اساس سنت الهی می‌گوید؛ می‌گوید تا آینده هم همین‌طور است که هیچ ملتی با اختلاف خیر نمی‌بیند. بعد هم در آن نامه نوشت فرمود بدان! در بین امت اسلامی از من کسی بیشتر یا مثل من کسی نیست که مردم را به وحدت دعوت کند، فرمود: «نَئِشَ رَجُلٌ فَاعْلَمْ أَخْرَجَ النَّاسَ عَلَى جَمَاعَةٍ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَأَلْفَتْهَا مِنِّي» [12] چون من از مهم‌ترین حق خودم صرف نظر کردم، «مَخَافَةَ أَنْ يَزْنَةَ النَّاسُ» فرمود کسی پیش‌تر از من مردم را به وحدت دعوت نمی‌کند. من از حق مسلم خودم که حکومت «علي المسلمين» است صرف نظر کردم، و این را سنت خدا می‌دانم و به شما از سنت خدا خبر می‌دهم که در آینده هم همین‌طور است که هیچ امتی از اختلاف خیر نمی‌بیند، این را بر اساس تاریخ نمی‌گویم.

فرمایش صاحب‌جو/هر این است که ائمه(علیهم السلام) شیعه را خوب رهبری کردند، این مکتب را حفظ کردند؛ جمعیت برای آنها، قدرت برای آنها، پول برای آنها، بی‌حیایی و درندگی برای آنها و ما را حفظ کردند، مگر ما چند نفر هستیم؟! در این چند نفر هم ارباباً اربا شدند؛ شیعه چهار امامی داریم، پنج امامی داریم، شش امامی داریم، هفت امامی داریم، اینها همه به هر حال مخالف با اهل بیت هستند؛ هم ازدواج اینها با یکدیگر جائز است، هم ازدواج ما با آنها و آنها با ما جائز است، مگر امامت تبعیض‌بردار است؟! این مثل اینکه شما نماز چهار رکعتی را دو رکعت بخوانی! امامت که تبعیض‌بردار نیست، اثنی‌عشر یعنی اثنی‌عشر! فرمودند با همه اینها ما یکسان داریم زندگی می‌کنیم. فرمایش مرحوم صاحب‌جو/هر این است که آن رهبری سیاسی را ائمه(علیهم السلام) با فتوایشان حفظ کردند که ما شیعه‌ها را حفظ کنند، حساب قیامت و بگیر و ببند سر جایش محفوظ است، آن «خُذُوا قُلُوبَكُمْ» [13] که از بین نرفته است. شما می‌خواهید احکام قیامت را اینجا جاری کنید؟! این به عهده خود ذات اقدس الهی است؛ اما ما در دنیا باید با هم زندگی کنیم و اگر ما در برابر اینها بایستیم، هضم می‌شویم. این عبارت‌ها را می‌خوانیم، بعد آن چندتا روایت را هم تبرکاً می‌خوانیم. حتماً به جو/هر مراجعه بفرمایید که چقدر ایشان این قسمت را لطیف بیان کردند! [14]

فرمودند به اینکه «کل ذلک» - حالا آن روایات را باید بخوانیم. چون بحث‌های فقهی آن روایات را حتماً باید بخوانیم - «کل ذلک مضافاً إلی ما وقع من تزویج أمير المؤمنين عليه السلام إبنته» أم کلثوم را، «من عمر و تزوج عبد الله بن عمر بن عثمان

فاطمه بنت الحسین علیه السلام و تزوج مصعب بن الزبیر أختها سکینة علیه السلام و غیر ذلك؛ اینها با هم ارتباط و ازدواج خانوادگی داشتند. «بل الظاهر أن التقية الزمانية»- این همان فقه سیاسی است - «بل الظاهر أن التقية الزمانية» که عصر، عصر تقیه است؛ تقیه فردی را همه ما شنیدیم و می دانیم که انسان در حال تقیه چکار کند؛ اما عصر، می تواند عصر تقیه باشد؟ فرمودند بله، تا ظهور حضرت، عصر، عصر تقیه است. «بل الظاهر أن التقية الزمانية تسوغ أزيد من ذلك نعم لو انقلب الزمان و ظهرت كلمة الحق» - که امروز اولین روز حکومت و ولایت وجود مبارک ولی عصر (ارواحنا فداه) است که به پیشگاه آن حضرت تهنیت عرض می کنیم و امیدوارم خدای سبحان ظهورش را تعجیل بفرماید تا قرآن و عترت را به بهترین وجه به جامعه معرفی کند! - «نعم لو انقلب الزمان و ظهرت كلمة الحق لم يتكافؤ الدماء». ما الآن می گوئیم خون ما با خون آنها یکی است در غسل ﴿النَّفْسُ النَّفْسُ﴾ [15] شیعه و شیعه، سنی و سنی، شیعه و سنی، سنی و شیعه همه مشمول ﴿النَّفْسُ النَّفْسُ﴾ هستند، با اینکه روایات حساب دیگری دارد. «لم يتكافؤ الدماء و لا الفروج و لا غیر ذلك». حالا ببینید وقتی حق ظهور کند، فتوای این سلطان فقه چیست! «فلا يقتل المؤمن بالألف منهم نسأل الله تعجيل الفرج و قيام العدل»؛ چون ایشان می دانند که سقیفه چه خطری به بار آورد و چه برکتی را از غدیر از ما گرفت! لذا می فرماید ألف از آنها با یک نفر کشته نمی شود؛ «فلا يقتل المؤمن بالألف منهم نسأل الله تعجيل الفرج و قيام العدل». یک اسلام دست خورده ای آمد در بازار، بعد به این صورت درآمده است، همان ها ایران را فتح کردند؛ وگرنه اگر ما به دست غدیر و غدیری فتح می شدیم، بهتر از این بودیم، یقیناً بهتر از این بودیم. «نسأل الله تعجيل الفرج و قيام العدل و من لاحظ شدة ما جاء في أمر التقية التي بها حفظت الدماء و تروج المذهب علم أن ذلك كله سهل في مقابلة المصالح المرتبة عليها»؛ اصل دین محفوظ می ماند، حالا بعضی از احکام فرعی رعایت نشده و نمی شود، بعداً رعایت می شود. این تقیه سیاسی است، تقیه هزار ساله و دوهزار ساله است. یک ملتی دو هزار سال است که دارد تقیه می کند. این را یک سلطان فقه باید فتوا بدهد که فرمود: «إن التقية الزمانية». «علم أن ذلك كله سهل في مقابلة المصالح المرتبة عليها و لولاها»؛ اگر ائمه (علیهم السلام) این رهبری سیاسی را به عهده نمی گرفتند، این تقیه را ترویج نمی کردند، امضا نمی کردند، «لم يكن للشيعة اسمٌ و لا وقف منهم على رسم»؛ برای اینکه ائمه (علیهم السلام) یا مقتول یا مسموم! با دیگران چه می کردند؟! شما آن شیعیان رسمی را، آن رُشید حَجری را، آن میثم تمار را دیدید به دار کشیدند در کوتاه ترین مدت! «و لا وقف منهم علي رسم فجزى الله محمداً و آله صلي الله عليه و آله عتاً خيراً الجزاء لم يألوا جهداً في حفظ هذه الفرقة دنيا و آخرة». بنابراین اگر عمل اصحاب را بخواهیم حساب کنیم، همین است، ما بیش از این هم تکلیف نداریم، خود ائمه (علیهم السلام) این کار را می کردند، اصطلاح شیعه و سنی هم بعد پیدا شده است؛ لذا می فرماید که «و كان المسئلة من الواضحات و إن اشتهر خلاف ذلك بين المتأخرين و متأخريهم»، و برای وضوح این مطلب «تركنا الإطناب فيها و الإكثار من ذكر النصوص و المؤيدات لذلك» که همه روایاتی که دلالت دارد بر جواز نکاح شیعه و سنی، وگرنه آنها را ما نقل می کردیم؛ و الآن همه این فِرَق گوناگون شیعه، چهار امامی، پنج امامی، شش امامی، هفت امامی، این واقفی ها همین طور هستند، با اینکه خودشان در روایات دارد که «الواقفة كالكلاب الممطورة»؛ این «كلاب الممطورة» کلام ائمه (علیهم السلام) است درباره واقفی ها؛ خود کلب که «نجنس العين» است، اگر مطر و باران به آن بخورد همه جا را آلوده می کند، فرمود واقفی «كالكلاب الممطورة»، «مع ذلك» می توانید با اینها ازدواج کنید، خود آنها با هم ازدواج می کردند.

«فهم حينئذ بالنسبة إلى ذلك ملة واحدة»؛ و اگر توجه می کردند به نصوص، بهتر از این بزرگان ما؛ یعنی متأخرین، فتوا می دادند، این

را ذکر می‌کند، بعد به مسئله نواصب و خوارج می‌رسد که می‌گوید بحث آنها جداست؛ ناصبی و خوارج بحث آنها جداست که صریحاً گفتند کفر است و «مهدورالدم» هستند و حساب اینها جداست. اما این مقدار را ما نمی‌توانیم فتوا بدهیم بگوییم که تشیع شرط است و آن روایات هم که دارد، البته اقوی جواز است، ولی احوط و جویی در بعضی از موارد و احوط استحبابی در بعضی از موارد ترک است، آن مشکل داخلی پیدا می‌شود؛ او می‌خواهد زیارت عاشورا بخواند، زیارت اربعین بخواند، مشکل جدی دارد؛ او با داشتن همسر مخالف، در تولی و تبری آزاد نیست، این زندگی تلخ می‌شود. آن وقت معلوم می‌شود این روایات ارشادی است «مَنْ تَرَضَّوْنَ خُلُقَهُ وَ دِينَهُ»¹⁶ او «امانت»¹⁷ اینها معلوم می‌شود ارشادی است؛ برای اینکه او دارد متکثفاً نماز می‌خواند، این دارد طور دیگری نماز می‌خواند، جمع نمی‌شود! هنوز اذان نشده و در غروب دارد نماز می‌خواند، ولی این منتظر مغرب است، همیشه این اختلاف هست؛ لذا بخشی از اینها می‌تواند ارشادی باشد. حالا اگر باز لازم بود بیانات دیگر از صاحب جواهر را هم می‌خوانیم، ولی در تتمه روایات این بخش را که مربوط به تزویج أم کلثوم و مانند آن است، اینها را ملاحظه بفرمایید.

مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) در جلد بیست، صفحه 561 باب دوازده از ابواب «ما یحرم بالكفر» روایت دوم باب دوازده این است که مرحوم کلینی «عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ حَمَّادٍ عَنْ زُرَّارَةَ» که سند معتبر است، «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي تَزْوِيجِ أُمِّ كَلثُومٍ فَقَالَ إِنَّ ذَلِكَ فَرْجٌ مُبْنَاهُ»؛ این یک چیزی بود که از ما غصب کردند؛ توضیح این، در روایت سوم همین باب است.

مرحوم کلینی روایت سوم باب دوازده را به این صورت یاد می‌کند، از علی بن ابراهیم «عَنْ أَبِيهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ» که سند معتبر است، «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ لَمَّا خَطَبَ إِلَيْهِ»؛ وقتی دومی خطبه کرد، خواستگاری کرد، «قَالَ لَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِنَّهَا صَبِيَّةٌ»؛ سن او کم است. آن وقت این رفت پیش عباس عموی پیغمبر، «فَلَقِيَ الْعَبَّاسَ فَقَالَ مَا لِي أَبِي بَأْسٌ»؛ - «أبي بأس» همان کنایه از ابن عباس است - عمر به ابن عباس گفت من چطور هستم؟! ابن عباس فرمود مگر چه شده است؟ «فَقَالَ وَمَا ذَاكَ»؛ چه شد که شما می‌گویید مگر من چطوری هستم؟ گفت: «خَطَبْتُ إِلَى ابْنِ أَخِيكَ»؛ من پیش برادرزاده‌ات علی رفتم خواستگاری کردم، «فَرَدَّنِي»؛ دختر به من نداد، اگر این است «أَمَا وَاللَّهِ لَأَعُورَنَّ زَمْزَمَ وَ لَا أَدْعُ لَكُمْ مَكْرُمَةً إِلَّا هَدَمْتُهَا وَ لَأُقِيمَنَّ عَلَيْهِ شَاهِدَيْنِ بِأَنَّهُ سَرَقَ وَ لَأَقْطَعَنَّ يَمِينَهُ فَأَتَاهُ الْعَبَّاسُ فَأَخْبَرَهُ وَ سَأَلَهُ أَنْ يَجْعَلَ الْأَمْرَ إِلَيْهِ فَجَعَلَهُ إِلَيْهِ»؛ دومی به عموی پیغمبر گفت که حالا که به من دختر نمی‌دهد، من چاه زمزم را خشک می‌کنم. یک اسلام موقتی در دست آنها بود! در بخش پایانی بعضی از سور آخر قرآن کریم، فرموده الان شما این روی زمین می‌بینید که دو راه دارید، سه راه دارید، چهارراه دارید، ترافیک دارید اینها را که می‌بینید، زیر زمین هم همین‌طور است؛ ما این باران را می‌فرستیم و به زمین می‌گوییم این را فرو ببر، رهبری تمام این آب‌ها را ما به عهده داریم: «فَسَلَكَتْهُ تَنَابِيعُ فِي الْأَرْضِ»¹⁶ کجا سه راه باشد، کجا چهارراه باشد، کجا ذخیره شود برای چاه، کجا ذخیره شود برای چشمه، همه را ما ذخیره می‌کنیم. یک مقدار در بعضی از جاها بالا می‌آوریم در دسترس شما باشد، آب معین باشد. معین «ما تراه العيون و تناله الدلاء»؛ آبی که چشم او را می‌بیند و دلو به آن دسترسی دارد، به آن می‌گویند «ماء معین». فرمود: «أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ»¹⁷ این چاه‌هایی که الان هستند ما اگر بگوییم دو - سه کیلومتر پایین‌تر بروند، آن وقت چه وسیله‌ای دارید شما؟! طناب دو - سه کیلومتری دارید؟! یا دو - سه هزار متری دارید؟! مگر ما رهبری نمی‌کنیم؟! مگر ما جاسازی نمی‌کنیم؟! مگر ما چشمه جاری نمی‌کنیم؟! مگر چاه را

ما تأمین نمی‌کنیم؟! در آیه فرمود: «فَسَلِّكُمُ تَبَاعِيعَ فِي الْأَرْضِ». مسلک، مَعْبَر، طریق، کجا یکطرفه است، کجا دوطرفه است، کجا ورود ممنوع است، کجا چهارراه است، کجا سواره است، همه را ما تنظیم می‌کنیم؛ حالا اگر دستور بدهیم یک قدری پایین‌تر بروند، «أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا»؛ یعنی پایین بروند، «غَارَ»؛ یعنی فرو رفته، «فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ». «غَارَ الْمَاءِ»؛ یعنی پایین رفت. دومی گفت که من این چاه زمزم را پایین می‌برم، حفاری می‌کنم، این قدر می‌کنم می‌کنم که در دسترس کسی نباشد، آن وقت شما که بر اینها مسلط هستید دستتان خالی است و خشک است؛ «لَأُغَوِّرَنَّ زَمْزَمَ»، و هر کرامتی برای بنی‌هاشم باشد من محو می‌کنم، و دوتا شاهد می‌آورد می‌گویم علی - معاذالله - سرقت کرده است، این بود وضع!

قبلاً هم به عرضتان رسید که این مجموعه کنز الفوائد کراچکی، این چندتا رساله است، یکی از رساله‌ها به نام «العجب» است و مفصل هم نیست، فقط اصل قصه و داستان را نقل می‌کند بدون تحلیل؛ می‌گوید من چه تحلیلی کنم؟! شما خودتان تشخیص بدهید. اصلاً رساله، «العجب» است، چند سطر دارد که می‌گوید «عجب»، چند سطر دارد، بعد می‌گوید: «عجب»؛ مثل اینکه قوانین صاحب قوانین را می‌گویند قوانین، چون فصول آن به صورت «قانون»، «قانون» است، این رساله هم به عنوان «عجب، عجب، عجب، عجب» است. می‌گوید علی (سلام الله علیه) را که همه شما می‌شناسید و صدیقه طاهره (سلام الله علیها) را همه شما می‌شناسید. بعد از رحلت پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) این فاطمه مکرر در مکرر از همین اصحاب و انصار مدینه خواست بیاورد علی را یاری کنید! هیچ کس حرکت نکرد. بعد از مرگ عثمان، در همین مدینه، یک زنی که آن را هم می‌شناسید، گفت بیاورد علی بن ابیطالب را بکشید، هزار نفر شمشیر کشیدند، «عجب»! [18] این را شما چطور تحلیل می‌کنید؟! علی را نمی‌شناختید؟! در آن معرکه‌ای که علی بود، فتح یقیناً قطعی بود. دشمن از آن لشکری می‌ترسید که پرچمدارش علی باشد، این را که همه شما می‌دانید، پس چه شد؟! لذا در این رساله تحلیل نمی‌کند، می‌گوید وضع دنیا این است. نمونه آن هم همین‌ها بودند که سقیفه را گرفتند، گفتند من دو شاهد می‌آورد که علی - معاذالله - سرقت کرد و دست او را قطع می‌کنم! این بود! الآن هم بدتر از آنها هستند، می‌بینیم که داعشی‌ها چکار می‌کنند! گفت که «وَلَا أَدْعُ لَكُمْ مَكْرُمَةً إِلَّا هَدَمْتُهَا وَ لَأُقِيمَنَّ عَلَيْهِ شَاهِدِينَ بِأَنَّهُ» - معاذالله - «سَرَقَ وَ لَأَقُطَّعَنَّ يَمِينُهُ»؛ اینها را به عباس گفته است. عباس آمد حضور حضرت امیر، «فَأَتَاهُ الْعَبَّاسُ فَأَخْبَرَهُ وَ سَأَلَهُ أَنْ يَجْعَلَ الْأَمْرَ إِلَيْهِ»؛ عباس به حضرت امیر عرض کرد که پس شما وکالت بدهید من مشکل را حل کنم، آن وقت این قضیه حل شد؛ لذا وجود مبارک امام صادق در آن روایت دوم دارد که «إِنَّ ذَلِكَ فُرَجٌ غُصِينًا»؛ از ما غصب کردند. این هست! به هر حال معلوم می‌شود تقیه به اینجا هم می‌رسد و این در هزار سال یا دو هزار سال همچنان ادامه دارد. یک فقیه سلطان منش فقهی مثل صاحب جواهر می‌خواهد که می‌گوید ما تقیه سیاسی هم داریم. از آن طرف دلیل اولی کوتاه است، ولی این نهی‌هایی هم که شده، نهی‌های ارشادی می‌تواند باشد، نهی‌های تنزیهی می‌تواند باشد که ما این کار را می‌توانیم بکنیم. مؤیدات این مطلب هم در بخش‌های قبلی اشاره شد، در صفحه 557 باب یازده از همین ابواب «ما یحرم بالکفر» مرحوم کلینی (رضوان الله تعالی علیه) «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ مُوسَى بْنِ بَكْرِ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ» این روایت را نقل می‌کند از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه): «تَزَوَّجُوا فِي الشُّكَاكِ» - که خود ایشان (صاحب جواهر) می‌گوید که معنای شکاک برای ما روشن نشد که چه کسانی‌اند؟! - «وَلَا تَزَوَّجُوهُمْ»؛ از آنها همسر بگیرید، ولی به آنها همسر ندهید؛ یعنی مرد می‌تواند شیعه باشد و زن سنی، ولی بعکس نباشد. «فَإِنَّ الْمَرْأَةَ تَأْخُذُ مِنْ أَكْثَرِ زَوْجِهَا وَ يَفْهَرُهَا عَلَى دِينِهِ»؛ این معلوم می‌شود که ارشاد است؛ اگر هر دو تحصیل کرده باشند، یا زن تحصیلات او بیشتر باشد، دیگر

این تعلیل نیست.

در روایتی که آنها نقل کردند، در باب 28 از ابواب «ما یحرم بالکفر»، آن روایات یا سند ضعیف بود یا دلالت ناتمام بود یا هر دو، که بخشی از اینها خوانده شد. روایت سه آن باب «سهل بن زیاد» است، «حسین بن بشار واسطی» هست که اینها یا هر دو ضعیف‌اند یا یکی ضعیف است. در بین روایات ما صحیح‌ای هم داریم که صحیح «عبدالله بن سنان» است و آن تجویز کرده آن مسئله را؛ روایت هفده باب ده از ابواب «ما یحرم بالکفر» این است: «وَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ» - مرحوم شیخ طوسی نقل می‌کند - «عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ». «ابن سُؤید» کنیه خیلی‌هاست؛ یکی از آن «ابن سُؤید»‌ها همین «نضر» است که معتبر است، این صحیح هم هست؛ «حسین بن سعید» معتبر، «نضر بن سُؤید» معتبر، «عبدالله بن سنان» هم که معتبر است؛ لذا صحیح تعبیر شده است. «عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ» می‌گوید که از وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) سؤال کردم: «بِمَ يَكُونُ الرَّجُلُ مُسْلِمًا تَجِلُّ مُنَاكَحَتُهُ وَ مُوَارَثَتُهُ وَ بِمَ يَحْرُمُ دَمُهُ؟» معیار جواز و صحت نکاح؛ جواز تکلیفی و صحت وضعی، این یک؛ در جریان ارث «بشرح ایضاً» و معیار حرمت دم چیست؟ اینها را از حضرت سؤال کردم، این یک ضابطه کلی است: «بِمَ يَكُونُ الرَّجُلُ مُسْلِمًا» که «تَجِلُّ مُنَاكَحَتُهُ وَ مُوَارَثَتُهُ وَ بِمَ يَحْرُمُ دَمُهُ قَالَ يَحْرُمُ دَمُهُ بِالْإِسْلَامِ إِذَا ظَهَرَ وَ تَجِلُّ مُنَاكَحَتُهُ وَ مُوَارَثَتُهُ»؛ اگر اسلام او برای شما روشن شد، او هم خونش حرام است؛ یعنی خون او باید در امنیت باشد، هم اهل نکاح است و هم اهل ارث؛ از مسلمان‌ها ارث می‌برد، با مسلمان‌ها می‌تواند ازدواج کند و خون او هم محترم است، این ضابطه کلی است، صحیح هم هست؛ اما آنها که یا سند ضعیف است یا دلالت ضعیف است یا هر دو ضعیف و جزء اصطلاح متأخر هم آمده است، این هیچ سند نیست.

مستحضرید که ما اگر بخواهیم در یک دلیل لفظی به اطلاق تمسک کنیم، باید بعد از فحص از مقید باشد؛ به عموم تمسک کنیم، باید بعد از فحص از مخصص باشد؛ یعنی اگر فحص کردیم و مخصص نیافتیم، به عموم می‌شود تمسک کرد؛ فحص کردیم مقید نیافتیم، به اطلاق می‌شود تمسک کرد. اما تشابه زمان یک اصل عقلایی است، استصحاب که نیست، این برخلاف استصحاب است. در استصحاب، یقین سابق است و شک لاحق؛ اما در اینجا یقین لاحق است و شک سابق. ما الآن یقین داریم که بین شیعه و سنی فرق است، اصطلاحاً هم یکی مؤمن است و یکی مسلم؛ اما آیا قبلاً در صدر اسلام این‌طور بود یا نه؟ یقین ما لاحق است و شک ما سابق؛ پس جا برای استصحاب نیست، می‌ماند اصل «تشابه ازمان» که یک اصل عقلایی است. این تمسک به اصل «تشابه ازمان» که اصل عقلایی است، این متفرّع بر فحص تاریخی است. همان‌طوری که به «اصالة الإطلاق» نمی‌شود تمسک کرد قبل از فحص از مقید؛ به «اصالة العموم» نمی‌شود تمسک کرد قبل از فحص از مخصص، به اصل «تشابه ازمان» هم نمی‌شود تمسک کرد، قبل از فحص از تاریخی، فحص تاریخی جواب منفی می‌دهد به ما.

«فتحصل» که این حکماً جائز است، در بعضی از موارد احتیاط واجب است و در بعضی از موارد، احتیاط مستحب.

[1] بقره/سوره 2، آیه 221.

[2] بقره/سوره 2، آیه 221.

[3] الکافی، الشیخ الكلینی، ج 5، ص 347، ط. الاسلامیة.

- [4] الكافي، الشيخ الكليني، ج 5، ص 347، ط.الاسلامية.
- [5] مائده/سوره 5، آيه 3.
- [6] حجات/سوره 49، آيه 14.
- [7] الأمالي، الشيخ الصدوق، ج 1، ص 156.
- [8] مستدرک الوسائل، المحدث النوري، ج 9، ص 410.
- [9] تجريد الاعتقاد، نصيرالدين الطوسي، ج 1، ص 295.
- [10] كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، العلامة الحلي، ج 1، ص 398.
- [11] شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحديد، ج 10، ص 33.
- [12] شرح نهج البلاغة، ابن ابي الحديد، ج 18، ص 74.
- [13] حاقه/سوره 69، آيه 30.
- [14] جواهر الكلام، الشيخ محمدحسن النجفي، ج 30، ص 101 و 102.
- [15] مائده/سوره 5، آيه 45.
- [16] زمر/سوره 39، آيه 21.
- [17] ملك/سوره 67، آيه 30.
- [18] التعجب من أغلاط العامة في مسألة الإمامة، الكراجكي، ج 1، ص 128.